

بسم الله الرحمن الرحيم

تقیه در نهضت جهانی امام حسین (علیه السلام) از منظر آیت الله فاضل استرآبادی (رحمة الله علیه)

چکیده

یکی از امتیازات مذهب شیعه، مساله تقیه است به طوری که امامان معصوم (علیه السلام) در روایات بسیاری بر آن تاکید کردند و در رفتار و کردار خود با زمامداران ستمگر زمان خویش آن را به کار بستند. در اذهان عمومی این سؤال مطرح شود که چرا امام حسین (علیه السلام) برای حفظ جان خود و جوانانش و از روی تقیه هم که شده با یزید بیعت نکرد در حالی که امامان دیگر با اینکه اجبار بر بیعت هم نشده بودند با خلفاء و حکام جور زمان خویش بیعت نموده‌اند. قیام امام حسین (علیه السلام) از آغاز حرکت از مدینه به سوی مکه، سپس حرکت از مکه به سوی عراق و اعلام جنگ با یزید در کربلا همه بر طبق عمل به تکلیف الهی بود که تقیه در آن جایز نبود و تقیه نمودن امام حسین (علیه السلام) در زمان یزید، سبب از میان رفتن دین و احکام اصیل و مهم اسلام می‌شد. و می‌توان گفت با وجود فساد و تباهی که یزید و کارگزارانش را فرا گرفته بود، هرگونه سکوت و تقیه، کمکی برای نابودی دین اسلام به شمار می‌رفت. در این مقاله تلاش شده است تا با مراجعه به کتب تاریخی و آراء و نوشته‌های آیت الله فاضل استرآبادی (رحمة الله علیه)، راز تقیه نکردن و عدم بیعت امام حسین (علیه السلام) در نهضت عاشوراء روشن گردد و پاسخ آن داده شود.

کلید واژه: تقیه، نهضت جهانی، امام حسین، آیت الله فاضل استرآبادی.

Taqiyyah in the global movement of Imam Hussein (peace be upon him) from the point of view of Ayatollah Fazil Estrabadi (may God have mercy on him).

Abstract

One of the privileges of the Shia religion is the issue of taqiyyah, so that the infallible imams (peace be upon them) emphasized it in many traditions and used it in their behavior and actions with the oppressive rulers of their time. The question should be raised in the public mind, why did Imam Hussain (peace be upon him) not pledge allegiance to Yazid in order to save his life and his youth and out of piety, while other imams agreed with the caliphs and rulers even though they were not forced to pledge allegiance. They have pledged allegiance to their time. The uprising of Imam Hussain (peace be upon him) from the beginning of the movement from Madinah to Mecca, then the movement from Mecca to Iraq and the declaration of war with Yazid in Karbala, all were in accordance with the divine duty, in which taqiyyah was not permissible, and taqiyyah of Imam Hussain (peace be upon him) during the time of Yazid, it caused the destruction of religion and the original and important rules of Islam. And it can be said that despite the corruption and corruption that covered Yazid and his agents, any kind of silence and taqiyyah was considered an aid to the destruction of the Islamic religion. In this article, by referring to historical books and opinions and writings of Ayatollah Fazel Estrabadi (may God have mercy on him), the secret of not praying and not pledging allegiance to Imam Hussain (peace be upon him) during the Ashura movement has been clarified and answered.

Keywords: taqiyyah, global movement, Imam Hossein, Ayatollah Fazel Estrabadi.

مقدمه

بی‌تردید یکی از امتیازات مذهب تشیع، مسئله تقیه است به طوری که رهبران الهی شیعه (علیه السلام) در روایات بسیاری بر آن تأکید کردند و در رفتار و کردار خود با زمامداران ستمگر زمان خویش آن را به کار بستند. در بررسی نهضت و قیام جهانی امام حسین (علیه السلام) این پرسش به ذهن می‌آید چرا امام حسین (علیه السلام) تقیه نکردند، ساکت ننشستند و در پایان به شهادت رسیدند؟ در صورتی که خود امام حسین (علیه السلام) در هنگام صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه بیعت کرد.

بنابر آنچه که در کتاب سیر اعلام النبلاء آمده است: «امام حسن (علیه السلام) با معاویه صلح کرد و امام حسین (علیه السلام) به اطاعت از برادرش با معاویه، بیعت کرد و موقعی که معاویه برای پسرش یزید از مردم بیعت می‌گرفت، امام حسین (علیه السلام) برآشفته و با عبدالرحمان بن ابی بکر و ابن زبیر از پذیرش ولایتعهدی یزید و بیعت با او امتناع کردند ولیکن معاویه آنان را مقهور و مجبور نموده و با اکراه از آنان بیعت گرفت و آنها از درگیری با سلطان زمان خویش، مغلوب و ناتوان شده بودند.» (ذهبی، 1406، ج 3، ص 292) همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «همانا معاویه به امام حسن (علیه السلام) نوشت تو و برادرت و یاران پدرت به شام بیایید و آنان نیز رفتند و قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز همراه آنان بود. معاویه مجلسی ترتیب داد و خطبای دولتی نیز سخنرانی کردند و آنگاه معاویه به امام حسن مجتبی (علیه السلام) گفت برخیز و بیعت کن. امام حسن (علیه السلام) نیز برخاست و با معاویه بیعت کرد و سپس به امام حسین (علیه السلام) نیز گفت برخیز و بیعت کن. امام حسین (علیه السلام) نیز برخاسته و با معاویه بیعت نمود. آنگاه معاویه به قیس بن سعد بن عباده انصاری خطاب کرد و گفت برخیز و بیعت کن. این کار بر قیس گران آمد، لذا با نگاه استفهام آمیز به امام حسین (علیه السلام) از وی کسب تکلیف کرد، امام (علیه السلام) نیز با اشاره به برادر بزرگوار خود امام حسن (علیه السلام) به قیس فرمود که او (امام حسن) امام و پیشوای من است. منظور امام حسین (علیه السلام) این بود که چون او با معاویه بیعت کرد من و تو نیز موظف به تبعیت از او و بیعت با معاویه هستیم. (مجلسی، 1403، ج 44، ص 61)

حال، در اذهان عمومی این سؤال مطرح شود که چرا امام حسین (علیه السلام) برای حفظ جان خود و جوانانش و از روی تقیه هم که شده با یزید بیعت نکرد در حالی که امامان دیگر با اینکه اجبار بر بیعت هم نشده بودند با خلفاء و حکام جور زمان خویش بیعت نموده‌اند. و آیا حفظ خون خودش و جان جوانانش به قیمت تن دادن به یک بیعت صوری از روی تقیه، نمی‌ارزید؟ (فاضل استرآبادی، 1391، ص 160)

بزرگان زیادی از این شبهه پاسخ داده‌اند. از جمله کسانی که به این شبهه پاسخ داده‌اند حضرت آیت الله حاج شیخ محمد فاضل استرآبادی است. با توجه به اینکه این عالم بزرگوار، مطالعات زیادی در عرصه تاریخ داشته‌اند و کتابی را در زمینه قیام امام حسین (علیه السلام) با عنوان «عاشورا! انگیزه، شیوه و بازتاب» نوشته‌اند، پاسخ این عالم بزرگ به شبهه یادشده درخور و قابل توجه است.

از این رو، مقاله حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است که طبق نظر آیت الله فاضل استرآبادی، چرا امام حسین (علیه السلام) از روی تقیه، بیعت نکرد؟ در این نوشتار تلاش شده است تا با مراجعه به کتب تاریخی و آراء و نوشته‌های آیت الله فاضل استرآبادی (رحمة الله علیه)، راز تقیه نکردن امام حسین (علیه السلام) در نهضت عاشوراء روشن گردد و پاسخ آن داده شود.

تقویت شبهه

آیت الله فاضل استرآبادی (رحمة الله علیه) در این باره می‌نویسند: شبهه مذکور زمانی تقویت می‌شود که بدانیم امام حسین (علیه السلام) علاوه بر این که با معاویه بیعت کرده بود، آمادگی خویش برای بیعت با یزید را نیز در زمان حیات معاویه، اعلام کرده بود. (فاضل استرآبادی، 1391، ص 163) چنانکه در کتاب الامامه و السیاسة می‌خوانیم: «معاویه به امام حسین (علیه السلام) گفت: برادرزاده جان، همه مردم متفقاً با یزید بر ولایتعهدی او بیعت

کرده‌اند، جز پنج نفر که تو بزرگ و رهبر آن هستی. تو از این مخالفت چه بهره‌ای می‌بری؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: به سراغ آن چهار نفر بفرست تا بیايند که اگر آنها بيعت کردند، من نیز بيعت خواهم کرد.» (ابن قتیبہ دینوری، 1371، ج ۱، ص ۱۵۸)

همچنین در کتاب «ارشاد» شیخ مفید آمده است: «عمر بن سعد به ابن زیاد نوشت: حسین به من قول داد علیه یزید قیام نکند و هیچ ادعایی نداشته باشد و مردم را نشوراند، فقط اجازه دهیم به همان جایی که آمده است بر گردد و یا به شام نزد امیرالمؤمنین یزید بن معاویه برود و دست به دست او نهد و با او بيعت کند.» (شیخ مفید، 1410، ص ۲۴۱)

از سوی دیگر، علاوه بر بيعت امام حسین (علیه السلام) با معاویه و اعلام آمادگی آن حضرت برای بيعت با یزید از تصریح روایات متعددی که مجموعاً به حد تواتر نیز رسیده‌اند بر می‌آید که هیچ امامی، بدون بيعت با طاغوت زمان خود نبوده است. (طبرسی، 1417، ج ۱۴، ص ۳۴۹). ایشان در ادامه می‌نویسند: «خلاصه اینکه موضوع بيعت هر یک از امامان معصوم (علیه السلام) با طاغوت‌های زمانشان، مسلم و قطعی است و لذا این سؤال قابل طرح است که چرا امام حسین (علیه السلام) برای حفظ جان خود و جوانان و خاندان خویش از روی تقیه با یزید بيعت نکرد. با اینکه اگر امام (علیه السلام) از روی تقیه بيعت می‌کرد و زنده می‌ماند، مطمئناً بعد از یزید به خلافت می‌رسید. زیرا مدت خلافت یزید به چهار سال نرسید و امام حسین (علیه السلام) پس از او می‌توانست خلیفه بلامنازع و حاکم بلامعارض گردد. چرا که هیچ کس صالح‌تر از امام مدعی خلافت نبود و بدین جهت ابن زبیر بعد از یزید به خلافت حجاز و عراق و... دست یافت. با این که به اعتراف ابن زبیر، امام حسین (علیه السلام) از وی محبوب‌تر و بلکه محبوب مطلق بود. تاریخ نگاران از جمله آنان طبری گفته‌اند: «تا موقعی که امام حسین (علیه السلام) در مکه بود کسی به ابن زبیر توجهی نکرده و علاقه نشان نمی‌داد و به سراغ او نمی‌رفت و گاه گاه به دیدار امام می‌رفت و امام را مزاحم خود می‌دید و در درون خویش رنج می‌برد ولی به روی خود نمی‌آورد و لذا گاهی به امام می‌گفت اعلان خلافت فرما و مردم را به سوی خود دعوت کن و من نیز به حمایت از تو بر می‌خیزم و به نفع تو، تبلیغات می‌کنم. و حتی گاهی خروج از مکه را به امام پیشنهاد کرده و می‌گفت اگر من شیعیان تو را در عراق می‌داشتم به آنجا می‌رفتم و زمانی که امام از مکه خارج شد، ابن عباس به ابن زبیر خطاب کرده و گفت: خلا لک الجو فیبضی و اصفری؛ یعنی آسوده بچر که فضا برای تو خالی شد.» (طبری، 1358، ج ۴، ص ۲۸۸)

جالب توجه اینکه حتی ابن عمر نیز همین موضوع را که اگر امام حسین (علیه السلام) صبر می‌کرد، پس از حیات و حکومت کوتاه یزید به خلافت می‌رسید به امام متذکر شده و چنین می‌گوید: «صبر کن و مخالفت نکن، امید است که یزید پس از معاویه چندان زنده نماند و خداوند شر او را از سر تو دور کند.» (ابن اعثم کوفی، 1372، ج ۵، ص ۴۱)

با توجه به این شرایط و وضعیت، اگر امام حسین (علیه السلام) از روی تقیه با یزید بيعت می‌کرد، علاوه بر تحفظ بر جان خود و خاندانش، نه فقط آسیب بزرگی را از جامعه خویش دور می‌کرد، بلکه با صبر کردن در زمان حکومت یزید و به خلافت رسیدن خود پس از او، خدمت بزرگی به ملت مسلمان، بلکه به جوامع انسانی می‌نمود. (فاضل استرآبادی، 1391، ص 168)

پاسخ از این پرسش و شبهه مهم را در آغاز به اجمال، سپس به تفصیل، بیان می‌کنیم. اما پاسخ اجمالی این است که قیام امام حسین (علیه السلام) از آغاز حرکت از مدینه به سوی مکه، سپس حرکت از مکه به سوی عراق و اعلام جنگ با یزید در کربلا همه بر طبق وظیفه بود که تقیه در آن جایز نبود.

اما پاسخ تفصیلی آن است که تقیه نمودن امام حسین (علیه السلام) در زمان یزید، سبب از میان رفتن دین و احکام اصیل و مهم اسلام می‌شد. اما قیام آن حضرت (علیه السلام)، موجب حفظ دین، احیای مذهب و ارشاد و هدایت آنان به دین واقعی اسلام بود. در ضمن آن، امر به معروف و نهی از منکر امت اسلام، تحقق یافت. حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکه به سوی عراق، با دعوت کوفیان انجام گرفت که تقیه در این موارد نیز جایز نیست. اینک، توضیح موارد فوق بیان می‌شود.

۱. جهاد تبیین و احیای دین

یکی از قواعد فقهی ثابت، اشتراک در احکام دین است. یعنی مردان و زنان از صدر اسلام تا پایان جهان در عمل به احکام دین و پیروی از قرآن و سنت، با هم مساوی و مشترکند. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ص ۳۶)

بدیهی است که عمل به احکام دین، مستلزم آگاهی بخشی به آنها است. آگاه کردن و ارشاد مردم به احکام دین، وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) پس از ایشان است. انحراف از مسیر دین خدا و دور شدن از احکام الهی که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آشکار شد و در زمان یزید به اوج رسید، بر امام حسین (علیه السلام) ایجاب می کرد که مردم را از انحراف برگرداند و آنان را در مسیر واقعی اسلام، قرار دهند. این موضوع را از سخنان امام حسین (علیه السلام) می توان به روشنی به دست آورد که می فرمایند: «ای مردم! همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال ساخته و عهد خدا را شکسته و با سنت پیامبرش مخالفت کرده و گناه و عدوان را در ارتباط با بندگان خدا به کار گرفته است، در برابر او واکنش نشان ندهد و با گفتار و یا کردار خود اعتراض بر او ننماید، بر خداست که او را با آن سلطان ستمگر در جهنم همراه سازد. ای مردم! بدانید که اینان (یزید و کارگزارانش) پیروی از شیطان را بر گردن نهاده و پیروی از خدای رحمان را رها ساخته اند و تباهی را آشکار نموده و حدود خدا را تعطیل و بیت المال را ملک شخصی خود دانسته و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند.» (طبری، ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۳۰۴)

امام حسین (علیه السلام) با اینگونه سخنان، نهضت روشنگری و جهاد تبیین را در پیش گرفتند تا غبار نادانی را از ذهن مردم بشویند و آنان را به دین خدا آگاهی بخشند. باید توجه داشت که آن جهل و انحراف، سالیان درازی پی ریزی شده بود؛ به طوری که تمامی امت اسلام را گرفته بود تا جایی که شخصیت هایی همانند برخی از برادران امام (علیه السلام)، بنی هاشم و دیگر سیاستمداران معاصر امام (علیه السلام)، می خواستند آن حضرت را نصیحت کنند و او را از رفتن به عراق باز دارند. (فاضل استرآبادی، ۱۳۹۱، ص ۲۸۸)

همین جهل و نادانی و دوری از دین خدا، موجب بی وفایی اهل کوفه شد که دست از یاری امام (علیه السلام) بر گیرند و او را به دست دشمن بسپارند. امام حسین (علیه السلام) می دانست که این جهل و نادانی، عذری برای مردم نیست و آنان را در محضر حکومت خدا تبرئه نمی کند. عمق این جهل در عموم مردم، به جایی رسیده بود که از روشن ترین مسائل اسلامی نیز غافل مانده بودند؛ به طوری که موضوعی همانند حکومت اسلامی و جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را که از ارکان اسلام و واضح ترین موضوعات آن است، فراموش کرده و آن را به دست ناهلان سپرده بودند. امام حسین (علیه السلام) وظیفه خود می دانستند که این موضوع را نیز روشن سازند. از این رو، فرمودند: «ای مردم! اگر شما پرهیزکار و خداترس باشید و حقیقت را بدانید، برای شما پسندیده تر است؛ در حالی که ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) سزاوار سرپرستی این امر هستیم، از این گروهی که ادعای چیزی را کرده اند که از آنان نیست؛ گروهی که با ستم و دشمنی با مردم رفتار می کنند.» (ابن اثیر، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۲۸۰)

آن حضرت (علیه السلام) در نامه ای به اهل بصره، اینگونه نوشتند: «همانا، خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برگزید و با نبوت، او را گرامی داشت و برای پیام رسانی اختیار نمود. سپس، او را به سوی خود برگرفت. و پیامبر بندگان خدا را نصیحت کرد و پیام خدا را به آنان رسانید. و ما، اهل بیت او و اولیای او و اوصیای او و ورثه او و سزاوارترین مردم به مقام او هستیم در میان تمامی مردم، لیکن مردم دیگران را پیش انداختند. و ما برای اتحاد و یگانگی امت و ایجاد نکردن شکاف در امت اسلام، به آن راضی شدیم؛ در حالی که می دانیم ما سزاوار این حق هستیم، نه آنهایی که به آن رسیده اند.» (مقرم، ۱۳۶۶، ص ۱۴۱)

امام حسین (علیه السلام) با این گونه کلمات روشن می سازند که بنی امیه با این همه دوری از خدا و دین او، شایستگی حکومت اسلامی را ندارند و فقط کسی که سزاوار این مقام است، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

احیای دین و روشنگری در آن و ارشاد و هدایت مردم به احکام مهم اسلام، سبب شد که امام با گفتار و کردار خود با تمام وجود روشنگری کنند و مردم را از نادانی برهانند؛ هرچند این روشنگری به شهادت او پایان پذیرد. زیرا که حفظ اسلام و احیای آن و ارشاد مردم، از

حفظ جان مهمتر است. اگر امام در قیام خود تنها و بی‌یاور باشد، باید وظیفه ارشاد دین و احیای آن را انجام دهد و در آن تقیه نکند، زیرا تقیه در این حال، کمک دادن به نابودی اسلام و احکام دین است. همانطوری که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آغاز بعثت تنها بودند و پس از گذشت سالیانی، پیروان او به افراد محدودی رسیدند. اما آن تنهایی یا اندک بودن یاران، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را از تبلیغ دین باز نداشت.

بر این اساس، امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «شگفتا زنازاده فرزند زنازاده، مرا میان دو چیز مجبور کرده است؛ میان مرگ و ذلت. هیئات، که ما ذلت را بپذیریم. خداوند پذیرش ذلت را بر ما و بر پیامبر و مومنان، روا نداشته است. دامن‌های پاک، اصالت و شرافت خاندان، همت والا و عزت نفس ما، هرگز اجازه نمی‌دهد که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.» (خوارزمی، 1418، ج ۲، ص ۷-۸)

آن حضرت (علیه السلام) در سخن دیگر خود فرمودند: «مرگ در راه رسیدن به شرف و عزت و زنده ساختن حق، چه آسان است. مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت، جز مرگی که زندگانی به دنبال ندارد، نمی‌باشد. مرا با مرگ می‌ترسانی. هیئات، تیرت به خطا رفته و کمانت به پوچی رسیده است. آفرین بر مرگ در راه خدا.» (صابری همدانی، 1407، ص ۱۵۹)

امام حسین (علیه السلام) عقیده دارند که اگر در راه انجام دادن این وظیفه جان خود را از دست بدهند، سزاوار است و می‌فرمایند: «آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌گردد و از باطل دوری نمی‌شود. در این زمان، باید مؤمن به ملاقات پروردگار و مرگ، تن دهد. (این شعبه، 1400، ص 245)

چون امام در این سخنان، عقیده خود را بیان کردند و حفظ اسلام و روشنگری در آن را بالاتر از حفظ جان خود قلمداد کردند، وظیفه خود دانستند که جان خود را فدا کنند، و دیگر جایی برای تقیه و سکوت، باقی نگذاشتند.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

دو فرع از فروع دین و دو حکم از احکام اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است. در حقیقت این دو حکم، پشتوانه‌ای برای اجرای احکام دیگرند. امام حسین (علیه السلام) در برخی سخنانشان، هدف از قیامشان را امر به معروف و نهی از منکر اعلام کردند و فرمودند: «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم حرکت نمایم.» (خوارزمی، 1418، ج ۱، ص ۸۸)

البته، باید دانست نهضت جهانی امام حسین (علیه السلام) با موارد دیگر امر به معروف و نهی از منکر تفاوت دارد. از موارد بسیار مهم، آن بود که دادن جان، مال و یاران در راه آن سزاوار است و تقیه در آن راه ندارد. امام (علیه السلام) می‌فرمایند: «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و جان، مال، فرزندان و یاران را در راه این وظیفه فدا سازم.» این خود، دلیلی است که گاهی در راه انجام دادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، باید از همه چیز گذشت و تقیه دیگر روا نیست.

امام حسین (علیه السلام) در سخن دیگری می‌فرمایند: «زمانی که سرپرستی اسلام به دست کسی مانند یزید باشد، باید با اسلام خداحافظی کرد و از آن چشم پوشید.» (ابن طاووس، 1388، ص ۱۱)

از این سخن به دست می‌آید که هرگاه اسلام در معرض خطر و نابودی باشد، باید با فدا کردن همه چیز، قیام کرد و تقیه جایز نیست.

۳. دعوت از کوفیان

یکی از اسباب و علل نهضت امام حسین (علیه السلام) برای پذیرفتن حکومت، خواست و دعوت مردم از آن حضرت است. زمانی که مردم از امام به خواهند، امام باید حکومت را در دست بگیرد. البته، مردم باید از امام حمایت و پشتیبانی کنند و او را در برابر دشمنان یاری دهند. اما، هرگاه مردم به سوی امام روی نیاورند و خواهان تشکیل حکومت نباشند، امام وظیفه‌ای برای تشکیل حکومت ندارد.

این دو مورد، برای برخی از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) پیش آمد. آنان در هر زمانی، به تکلیف الهی خود عمل کردند. زمانی که مردم از یاری نمودن امام علی (علیه السلام) دست برداشتند، برای تشکیل حکومت، اقدامی نکردند. اما زمانی که به او روی آوردند و دست یاری به سوی او دراز کردند، حضرت اقدام به تشکیل حکومت کردند. آن حضرت (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: «سوگند به کسی که دانه را می‌شکافد و جان به آدمیان می‌بخشد، اگر حضور آنان که برای بیعت کردن آمده بودند نبود، و دلیلی بر یاری دادن آن بر دین خدا نبود، و آنچه را خداوند بر دانشمندان قرار داد که سیر بودن ستمگران را و گرسنگی ستمدیدگان را امضاء نکنند، حکومت را رها می‌کردم.» (نهج البلاغه، خطبه شماره ۳)

همین اقبال و روی آوردن مردم و دعوت برای رهبری و حکومت، برای امام حسین (علیه السلام) نیز اتفاق افتاد. کوفه، شهری بزرگ بود که جنگجویانی با تجربه و آزموده را در خود جای داده بود. مردم آنجا با فرستادن نامه‌های بسیار، یاری خود را از امام حسین (علیه السلام) ابراز داشتند و درخواست کردند که امام (علیه السلام) به سوی آنان حرکت کند. کثرت این نامه‌ها به قدری بود که در یک روز، امام ۶۰۰ نامه دریافت کردند، و مجموع نامه‌های کوفیان، به ۱۲ هزار رسید (ابن طاووس، لهوف، ص-۱۵). در بصره نیز حرکت‌هایی صورت گرفت، و نامه‌هایی میان امام و اهالی آن رد و بدل شد. این دعوت که در ظاهر از نظر کمیت و کیفیت، در خور توجه و ارزش بود، در ظاهر برای امام وظیفه ساز بود. اگر امام حسین (علیه السلام) در برابر ۱۲ هزار نامه که از کوفه آمده بود، عذر می‌آوردند که اعتمادی بر گفتار شما نیست و باید تقیه کرد، آیا این عذر پذیرفته می‌شد؟ آیا امام حسین (علیه السلام) می‌توانستند با نپذیرفتن دعوت کوفیان و به کارگیری تقیه، با آرامش خاطر زندگی خود را ادامه دهند؟ امام حسین (علیه السلام) با علم امامت، می‌دانستند که اهل کوفه بی‌وفایند و از شهادت خود در این نهضت نیز آگاهی داشتند. اما، آن حضرت نمی‌توانستند این علم را بهانه‌ای برای سازش با ظالمان و ستمگران قرار دهند. زیرا امام و حجت الهی، در تکالیف شرعی، وظیفه به علم باطنی ندارد و وظیفه او همانند دیگر مردم عادی، بر طبق علم عادی و متعارف است. حرکتی را که امام (علیه السلام) با بیعت نکردن با یزید از مدینه شروع کردند و با عنوان امر معروف و نهی از منکر با خروج از مدینه به سوی مکه ادامه دادند، پشتوانه آن را اجابت دعوت کوفیان قرار دادند. در هر حال، امام حسین (علیه السلام) از حرکت و قیام باز نایستادند و شرافتمندانه آن را به پایان رساندند. هرچند با فدا ساختن جان خود، فرزندان و یارانش همراه بود که فرمودند: «من در این حال، مرگ را نیکبختی و زندگانی با ستمگران را مایه سرزنش می‌دانم.» (ابن شعبه، ۱۴۰۰، ص-۲۴۵)

علت بیعت نکردم امام حسین با یزید

اما در پاسخ به این پرسش مهم که چرا آن حضرت (علیه السلام) با یزید بیعت نکرد؛ باید گفت: بیعت امام حسین (علیه السلام) با بیعت امامان دیگر از نظر کیفیت، محتوا و آثار سوء و پیامدهای ناگوار، فرق‌های اساسی داشت و لذا جهت تبیین حقیقت، بیان برخی از ویژگی‌های بیعتی که یزید از امام (علیه السلام) می‌خواست ضروری است. با این توضیح که تفاوت‌های اساسی این بیعت با بیعت‌های دیگر را در سه قسمت تفاوت‌های کیفی، تفاوت‌های محتوایی و تفاوت‌های اثری می‌توان خلاصه کرد.

الف: تفاوت‌های کیفی

بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید نسبت به بیعت امامان دیگر از نظر کیفیت و چگونگی آن تفاوت‌های اساسی داشت زیرا:
اولاً: در این بیعت، از امام حسین (علیه السلام) خواسته شده بود که باید فوراً بیعت کند و هیچ گونه عذری در تأخیر آن، روا دانسته نشده است. (فاضل استرآبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۷)
ثانیاً: در این بیعت، امام حسین (علیه السلام) تهدید جدی به قتل شده بود و فرماندار مدینه در آن نامه، مأمور به فرستادن سر آن حضرت به شام شده بود.

ثالثاً: امام حسین (علیه السلام) به خاطر محبوبیتی که در مقایسه با سایر مخالفان، همچون ابن زبیر و ابن عمر داشت، دستگاه خلافت اصرار داشت به منظور بهره‌برداری تبلیغاتی در جلب آراء مردم، بیعت آن حضرت را به جلو بیندازد. (فاضل استرآبادی، 1391، ص 149)

ذکر این نکته نیز قابل توجه است که یزید نه تنها نسبت به امام حسین (علیه السلام)، بلکه از هیچ یک از مخالفان و ناراضیان خود گذشت و چشم پوشی و عقب نشینی نکرده و به هیچ یک از آنان نرمش نشان نداد و لذا از ابن عباس و ابن عمر بیعت گرفت (طبری، 1358، ج 4، ص 254) و در برابر سماجت و لجاجت ابن زبیر، فشار را بر وی تشدید نموده و نهایتاً یزید بر سر بیعت‌خواهی از ابن زبیر، با جان خود معامله کرد.

ب: تفاوت‌های محتوایی

آیت الله فاضل استرآبادی (رحمة الله علیه) در این باره می‌نویسند: «بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید از نظر محتوا نیز با بیعت‌های پیشوایان معصوم دیگر، فرق‌های اساسی داشت؛ زیرا:

اولاً: با بیعت امام حسین (علیه السلام) پایه‌های حکومت و سلطنت موروثی بنی امیه، تأسیس می‌شد؛ زیرا اگر امام (علیه السلام) با یزید بیعت می‌کرد، ماهیت حکومت از خلافت به سلطنت، تغییر می‌کرد و چون این نوع حکومت، در جامعه اسلامی بی‌سابقه و بدعتی آشکار و به تعبیر عبدالرحمان بن ابی بکر، حکومت (حکومت هرقلیه) بود، لذا امام (علیه السلام) موظف و مکلف به مبارزه اساسی و ریشه‌ای با آن بود، چرا که در غیر این صورت، نه تنها در تأسیس چنین حکومتی شرکت نموده است، بلکه با بیعت خویش به چنین سلطنتی، مشروعیت بخشیده و مردم را به شرکت در تأسیس آن و حمایت از چنین حکومتی، دعوت و جذب نموده است.

این است که امام حسین (علیه السلام) به حکم فرموده جدش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «یعنی هرگاه بدعت‌ها در امت من ظاهر شد پس وظیفه هر عالم است که جلوی بدعت‌ها را بگیرد و اگر این کار را نکند، لعنت خدا بر او باد.» (کلینی، 1410، ج 1، ص 54) مخالفت خویش با چنین بدعت آشکاری را ابراز و اعلان داشته است. هرچند که چنین مخالفتی، به شهادت او و جوانان و اسارت خاندانش بیانجامد.

توضیح بیشتر این که؛ گویا هیچ یک از امامان در تأسیس حکومت سلاطین و حکام زمان خویش شرکت نداشته‌اند و مردم را به تأسیس سلطنت و حکومتشان دعوت ننموده‌اند و اگر امامان با طواغیت زمانشان بیعت می‌کردند، بعد از استقرار سلطنت و تثبیت حکومت، بوده است نه وسیله‌ای برای جذب و جمع عامه مردم به سمت بیعت و تعهد برای سلطان شدن فرد مدعی سلطنت و حکومت و لذا معروف است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اولین مراحل بیعت‌گیری برای ابوبکر، از بیعت با او امتناع ورزید و مدت‌ها بعد و پس از شهادت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) با او بیعت کرد و در تأسیس و یا ترویج و تثبیت حکومت ابوبکر، هرگز نقشی نداشته است و هیچ کس را (نه قولا و نه عملاً) به بیعت با ابوبکر، تشویق و ترغیب ننمود.» (آیت الله فاضل استرآبادی، 1391، ص 170)

معاویه در زمان حاکمیت خود، خلافت اسلامی را به سلطنت استبدادی تبدیل نموده و سنت پیغمبر را محو و نابود کرد و به جای آن بدعت‌ها و روش‌های سلاطین از قبیل کاخ‌نشینی را رواج داده و بنیان نهاد و خود نیز می‌گفت: «من آخرین خلیفه و اولین پادشاهم.» (ابن عساکر، 1415، ج 59، ص 177) و با چنین اوضاعی، بیعت با یزید، بیعت نمودن با کسی نبود که به عنوان خلیفه شناخته شده باشد، بلکه تأسیس سلطنت استبدادی و موروثی بود که خود به بدعتی جدید و نوآوری منکری در جهان اسلام، به شمار می‌آمد.

ثانیاً: با این بیعت، اصلحیت یزید برای خلافت تأیید می‌شد، یعنی بهتر از او کسی برای خلافت وجود نداشت و امام (علیه السلام) با این بیعت به عموم مردم نشان می‌داد که خودش صلاحیت زمامداری امت را ندارد. علاوه بر این، نوع بیعتی که یزید از امام حسین (علیه السلام) و دیگران می‌خواست طوری بود که زمینه ادعای امام برای خلافت را از بین می‌برد. چون یزید از امام (علیه السلام) و مردم، بیعت خاصی را طلبید. لذا مسلم بن عقبه فرمانده سپاه یزید در واقعه حره، مردم مدینه را به بیعت با یزید اجبار کرد و از آنها خواست که با یزید اینچنین بیعت نمایند که بردگان بی‌اختیار وی باشند و یزید بتواند درباره خون و مال

و خانواده آنان آنچنان که بخواهد حاکمانه و مالکانه دستور دهد و تصرف نماید و مسلم بن عقبه هرکس از اهالی مدینه را که از چنین بیعتی امتناع می‌کرد می‌کشت.

به عنوان نمونه از جمله احضارشندگان برای بیعت، یزید بن وهب بود که گفت: «بایزید طبق فرمان قران و سنت پیامبر، بیعت می‌کنم. مسلم بن عقبه چنین بیعتی را نپذیرفت و دستور داد وی را بکشند. یزید بن وهب گفت: مرا نکش هر طور که تو بخواهی بیعت می‌کنم. مسلم نپسندید و مروان بن حکم که در جلسه حضور داشت و از مقربان دربار بود و با یزید بن وهب خویشاوندی داشت، وساطت و شفاعت کرد که این شفاعت نیز مؤثر نگردید و مسرف دستور داد گردن مروان بن حکم را پیچانند و یزید بن وهب را کشتند.» (ابن اثیر، 1402، ج ۴، ص ۱۱۹) و نیز در کتاب البدایه و النهایه آمده است: «مسلم بن عقبه، سعید بن مسیب یکی از فقهای هفتگانه معروف اسلام در زمان خود را احضار کرد و از او بیعت خواست. سعید گفت: بدین شرط بیعت می‌کنم که طبق سیره و شیوه ابوبکر و عمر عمل کند. مسلم دستور داد گردنش را بزنند که در این هنگام مردی شهادت داد که سعید دیوانه است، لذا رهایش کردند.» (ابن کثیر، 1408، ج ۸، ص ۲۲۴)

جالب توجه اینکه انتظار و درخواست عمل به شیوه و سنت ابوبکر و عمر (خلفای خوشنام آن روز جهان اسلام) در دستگاه خلافت، حماقت و دیوانگی تلقی می‌شد و نیز قابل ذکر است که: «مسلم بن عقبه در جهت تحکیم و تثبیت حکومت یزید و اخذ بیعت از مردم برای یزید، خونریزی‌های اسراف‌آمیزی داشته است و لذا مسلم به (مسرف) ملقب گردید.» (ابن اثیر، 1402، ج ۴، ص ۱۲۰)

ج: تفاوت‌های آثاری

همانطور که پیشتر اشاره شد، بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید آثار سوء و پیامدهای ناگوار و زیان‌های بی‌شماری را به دنبال داشت. زیرا اگر امام (علیه السلام) با یزید بیعت می‌کرد، معنایش این بود که امام (علیه السلام) ادعاهای مکرر خود مبنی بر فساد و بی‌صلاحیتی یزید را تکذیب کرده است. از سوی دیگر، امام (علیه السلام) با این کار، پدر و برادر خود را که ادعای اصلحیت وی برای پذیرش مقام امامت و خلافت داشتند، تکذیب و تخطئه کرده و عملاً نشان می‌داد که مسئله انتصاب امامت از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بی اهمیت بوده است. چنان که این کار تکذیب گفته‌های خودش را نیز در پی داشت. زیرا امام حسین (علیه السلام) بارها صلاحیت خویش را برای امر حکومت، متذکر شده است. (ابن قتیبه دینوری، 1371، ج ۱، ص ۱۶۲)

از سوی دیگر، بیعت امام (علیه السلام) با یزید، محو و نابودی اصل اساسی امامت از پیکره اسلام به وسیله خود امام حسین (علیه السلام) را به دنبال داشت. و از سویی، بیعت امام (علیه السلام) موجب احیای سلطنت موروثی به دست فرزند صالح و موجه پیغمبر یعنی خود امام حسین (علیه السلام) می‌شد. و از جهت دیگر، بیعت با یزید، مهر تاییدی بر جواز سب و لعن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بر بالای منابر و در نماز جمعه و جماعات بود و احتمالاً از خود امام (علیه السلام) نیز درخواست می‌شد تا پدر و برادر خود را در ملاء عام، سب و لعن نماید. (فاضل استرآبادی، 1391، ص 174) همچنان که: «ابن زیاد این عمل را درباره قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن یقطر دو فرستاده امام حسین (علیه السلام) به کوفه انجام داده است. هرچند که آن دو، از اهل بیت پیامبر (ص) به نیکی یاد کردند و ابن زیاد، حاکم فاسد را لعن و نفرین نمودند.» (ابن اثیر، 1402، ج ۴، ص ۴۱)

و از همه اینها مهم‌تر، بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید، تصحیح همه جنایات و مظالم معاویه و تشویق یزید به تداوم آن جنایات بود. (فاضل استرآبادی، 1391، ص 175)

نتیجه گیری

پس از توضیح عوامل و علل نهضت جهانی امام حسین (علیه السلام) و روشن شدن روا نبودن تقیه، راز تقیه نکردن و عدم بیعت امام حسین (علیه السلام) دانسته می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت با وجود فساد و تباهی که یزید و کارگزارانش را فرا گرفته بود، هرگونه سکوت و تقیه، کمکی برای نابودی دین اسلام به شمار می‌رفت. و آنچه به عنوان خلاصه پاسخ به چرایی عدم تقیه و بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید می‌توان گفت این است که:

1. بیعت امام حسین (علیه السلام) با یزید هم از نظر کیفیت و هم از نظر محتوا و هم از جهت آثار و پیامدها با بیعت دیگر امامان (علیه السلام) تفاوت داشت.

2. در بیعت امامان دیگر، چنین اجبار و اکراهی وجود نداشته است و لذا معروف است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شرایط اکراه و اجبار، به هیچ وجه به بیعت با ابوبکر، حاضر نشد.

3. امام حسین (علیه السلام) نمی‌توانست با یزید بیعت کند، زیرا خود مکرراً در جلسات عمومی و خصوصی در خطاب به معاویه و دیگران موضوع بی کفایتی و بی لیاقتی و اخلاق فاسد یزید را اعلام کرد و هشدار داده بود.

4. عدم صلاحیت یزید برای خلافت، بسیار واضح و آشکار بود و بیعت با او هیچ توجیه شرعی و اجتماعی، نداشت. زیرا شخصیت‌های بزرگ و شخصیت آزادگان آزاده و ناوابسته به دولت و حتی برخی از وابستگان بزرگ صاحب منصبان دولتی مانند: زیاد بن ابیه استاندار معاویه در بصره از ولایتعهدی یزید ناراضی بودند و بسیاری از آنها مخالفت صریح خود را اعلام نمودند و کشته شدن عبدالله بن خالد بن ولید، عبدالرحمان بن ابی بکر و عده‌ای دیگر از بزرگان آن زمان در راستای مخالفت با ولایتعهدی یزید بوده است. (ابن اثیر، 1402، ج 3، ص 505) و بر همین اساس، هر منصف آشنای به اوضاع، هر کس دیگر را بر یزید ترجیح می‌داد و اگر یزید پسر معاویه نمی‌بود، یقیناً از طرف معاویه نیز نامزد ولایتعهدی نمی‌شد. ولی اگر هر شخص دیگر غیر از یزید ولی با شرایط و مشخصات یزید را به معاویه پیشنهاد می‌کردند، رد می‌نمود. زیرا معاویه افراد دیگری همچون عبدالرحمان بن خالد بن ولید را که به اعتراف دوستان و هوا خواهان معاویه از هر جهت از یزید ارجح و اصلح بودند، صرفاً از آن جهت که فرزندان معاویه نبودند، رد صلاحیت کرده و بلکه آن‌ها را نیست و نابود کرد تا زمینه را برای یزید کاملاً فراهم نماید.

5. علاوه بر آنچه گذشت، جوانی یزید نیز مانع پذیرش خلافت او از سوی مردم به شمار می‌آمد. چرا که یزید در هنگام تصدی خلافت ۲۹ ساله بود و در چنین شرایط و اوضاعی، بیعت کردن امام (علیه السلام) با یزید نه توجیه شرعی داشت و نه مقبولیت اجتماعی و هرگز (عند الحق و عند الخلق) معذور نبود. بلکه توجیه معکوس و تفسیر غیر مقبول می‌داشت. زیرا علت و عذرش چیزی جز عافیت طلبی و رفاه زدگی و تکذیب تمامی گفته‌های پدر و برادر خودش نمی‌توانست باشد. چون امام (علیه السلام) می‌فرمود یزید فاسق و هرزه و خمار است و چنین شخصی صلاحیت خلافت بر مسلمین را ندارد و اکنون با بیعت کردن با او، وی را به عنوان فردی صالح و مصلح و شایسته خلافت رسول اللهی به جامعه معرفی می‌کرد و یقیناً این نوع تناقض‌گویی و تضاد قول و عمل، زبیده هیچ انسان عاقلی نیست چه رسد به یک فرد مسلمان و تا چه رسد به امام معصومی که اطاعت از او بر جمیع خلائق واجب است.

آری، امام حسین (علیه السلام) با تقیه نمودن و بیعت کردن با یزید، آینده خود را نیز به خطر می‌انداخت. یعنی اگر بر فرض، امام (علیه السلام) در مدینه با یزید بیعت می‌کرد و زنده می‌ماند، پس از مرگ زود هنگام یزید در سال ۶۴ هجری، موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌داد و زمینه خلافتش برای همیشه از بین می‌رفت و دیگر نمی‌توانست بگوید چون مروان مثلاً صلاحیت و لیاقت خلافت را ندارد با او بیعت نمی‌کنم. زیرا عملکرد گذشته او وی را محکوم کرده و در معرض اعتراض عموم قرار می‌داد. چون مروان هر چه بود از یزیدی که عامل سه جنایت بزرگ و بی نظیر کربلا و مدینه و مکه مکرمه بود بدتر و فاسدتر نبود. لذا به آن حضرت گفته می‌شد تو با یزید بیعت کردی، چرا با مروان بیعت نمی‌کنی.

کوتاه سخن آنکه بیعت کردن امام (علیه السلام) با یزید باعث می‌شد که امام برای همیشه و حتی بعد از مرگ یزید زمینه و امید به خلافت رسیدن خود را از دست بدهد و این است که اگر این زبیر پس از مرگ یزید به خلافت رسید از آن جهت بود که همیشه می‌گفت (یزید صالح نیست) و بر این گفته خویش پافشاری می‌کرد و پس از مرگ یزید نیز می‌گفت (مروان صالح نیست) و با هیچکدام بیعت نکرد و در نتیجه به خلافت رسید.

منابع

قرآن مجید
نهج البلاغه

1. آلوسی، محمود، (1405)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی**، بیروت، موسسه الطباعة المنيرية.
2. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، (1402)، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دار الصادر.
3. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (1400)، **تحف العقول عن آل الرسول**، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
4. ابن اعثم کوفی، احمد، (1373)، **الفتوح**، 8 جلدی، هند، حیدر آباد، دائره المعارف العثمانیه.
5. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، (1371)، **الامامہ و السیاسہ**، قم، انتشارات الشریف الرضی.
6. ابن عساکر، علی بن الحسن، (1415)، **تاریخ مدینہ دمشق**، بیروت، انتشارات دارالفکر.
7. ابن کثیر دمشقی، حافظ، (1408)، **البدایہ و النہایہ**، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ چهارم.
8. انصاری، شیخ مرتضی، (1415)، **کتاب المکاسب**، قم، انتشارات مجمع فکر الاسلامی.
9. بجنوردی، سید محمد حسن، (1419)، **القواعد الفقہیہ**، قم، نشر الہادی.
10. حکیم، سید محسن طباطبائی، (1416)، **مستمسک العروة الوثقی**، قم، مؤسسه دار التفسیر.
11. خوارزمی، الموفق بن احمد، (1418)، **مقتل الخوارزمی**، قم، انتشارات دارالہدی.
12. ذہبی، محمد بن احمد، (1407)، **سیر اعلام النبلاء**، بیروت، موسسه الرسالہ.
13. رازی، فخرالدین، (1420)، **تفسیر الرازی: مفاتیح الغیب او التفسیر الکبیر**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
14. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، (1388)، **اللہوف فی قتلی الطفوف**، تهران، انتشارات بوستان قرآن.
15. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (1376)، **وسائل الشیعہ**، قم، موسسه آل البیت (علیہ السلام).
16. صابری الہمدانی، احمد، (۱۴۰۷)، **ادب الحسین و حماسہ**، قم، انتشارات پیروز.
17. طباطبائی، سید محمد حسین، (1393)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، موسسه اعلمی.
18. طبرسی، فضل بن حسن، (1417)، **اعلام الوری باعلام الہدی**، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث.
19. طبری، محمد بن جریر، (1358)، **تاریخ الامم و الملوک**، قاہرہ، مکتبہ القدس.
20. فاضل استرآبادی، محمد، (1391)، **عاشورا؛ انگیزہ، شیوہ و بازتاب**، قم، انتشارات شیعہ شناسی.
21. قرطبی، محمد بن احمد، (1405)، **الجامع لاحکام القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
22. کلینی، محمد بن یعقوب، (1410)، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامی.
23. مجلسی، محمد باقر، (1403)، **بحار الانوار الجامعہ لدرر اخبار الائمہ الاطہار**، بیروت، انتشارات دار الرضا.
24. مفید، محمد بن محمد، (1410)، **الارشاد فی معرفہ حجج اللہ علی العباد**، تهران، انتشارات علمیہ اسلامیہ.
25. مقرر، عبدالرزاق، (1366)، **مقتل الحسین**، ترجمہ عزیزاللہ عطاردی، بی جا، انتشارات جہان.
26. مکارم شیرازی، ناصر، (1411)، **القواعد الفقہیہ**، قم، انتشارات مدرسہ امام امیرالمؤمنین (علیہ السلام).